

ادبیات ملل

ادبیات معاصر سوئد



حدود سال‌های ۱۸۸۰ میلادی در تاریخ ادبیات سوئد نقطه عطفی محسوب می‌شود. در آن سال‌ها، شاعران جوان آن دیار گرد یکدیگر آمدند و نام «سوئد جوان» بر خود نهادند. عارضه‌ای که در سوئد آن زمان پدید آمد تقریباً در تمام اروپای آن روز به وجود آمده بود. همه جا، مانند سوئد، جوان با پیر به مخالفت برمی‌خاست. قرن در محیطی از خوشبینی آمیخته به حزم و احتیاط، که خود ناشی از فراوانی تسلیم و بدبینی بود، به پایان می‌رسید. مخالفت جوانان سوئدی با آنچه کهنه بود کاملاً محق جلوه می‌کرد زیرا در سی سال پیش از ۱۸۸۰، کشور آنها تحول بسیاری پذیرفته بود در حالی که ادبیات آنها، آکادمیک باقی می‌ماند. جنبش بزرگ صنعتی اندکی دیرتر از سایر کشورهای اروپایی به سوئد رسیده بود ولی همان

موج و تاب‌های اجتماعی را به بار آورده بود. پوزروازی بزرگ تجارتمی در رهبری کشور، جای اشرافیت را گرفته بود؛ اما بعضی عادات و تمایلات و سلیقه‌های اشراف را هم حفظ کرده بود. از جمله ادبیات، به همان شیوه سابق باقی مانده بود و برای آشنایان با این ادبیات تردیدی وجود ندارد که زندگی هیچگاه به نحوی متداوله در آن انعکاس نیافته بود. واقعه‌گرایی از دنیای ادب به دور مانده بود و از این رو بود که «سوئد جوان» بانگ «زند باد واقعیت» برمی‌آورد. در سال ۱۸۷۹ با انتشار «اتاق سرخ» اثر اگوست استریندبرگ به نظر رسید که در سوئد عصر طبیعت‌گرایی می‌تجاجمی و ویرانگر آغاز شده است. این تعبیری بود که «محافظه‌کاران» و نیز گروه «سوئد جوان» از آن اثر به عمل می‌آوردند. در این رمان که لحنی غالباً

«دیکنزی» داشت (استریندبرگ در آن زمان هنوز با امیل زولا آشنا نشده بود) و عنوان فرعی آن «صحنه‌هایی از زندگی هنرمندان وادیبان» بود، ماجراهای زندگی نویسنده جوان آرمانگرائی درهم شکسته بازگو می‌شد که ناگزیر شده بود یک بار دیگر در اداره‌ای به کار بپردازد. این حوادث همه بهانه‌ای بود برای آن که استریندبرگ به نحوی تسخرآمیز محیط‌های هنری، اداری، تجاری و انتشاراتی را ترسیم کند. استکھلم از نظر هنرمندی اقراطی هدف بی‌نظمی معنوی، فساد و حماقت بود. از آن لحظه به بعد استریندبرگ به عنوان ندای طغیان جلوه کرد. اما جنبش طبیعت‌گرایی آن چنان که انتظار می‌رفت گسترش پیدا نکرد. کسان دیگری که در سایه او پیش رفتند یا از او تقلید کردند شهرت‌سی نیافتند مگر خانم ویکتوریا بندیکسون

Benediction که با نام مستعار ارنست اهل گرن Ahlgren چهاررمان جالب که زندگی شهری یکی از ولایات را تقسیم می کردند ، نوشت .

اما استریندبرگ که در سال ۱۹۱۲ در گذشت در دنیای ادب کشور خود به عنوان صخره ای بزرگ و تنها و پر درخت جلوه می کند که غالباً نیز به طریقی غیر عادلانه هر چه را که در اطراف داشت ، هر چه را که پیش از او آمده بود یا حتی بعد از او می آمد ، در سایه خود پنهان می کند . اگر خواسته باشیم که به شیوه معمول او را نمایشنامه نویس و رمان نویس طبیعت گرا معرفی کنیم ، طبیعت واقعی آثار او از آنها گرفته ایم .

استریندبرگ قبل از هر چیز هنرمندی با استعداد و پیر و نیرو بود که به شدت با دنیایی که در آن زندگی می کرد به مخالفت برخاسته بود و در رؤیای آن بود که آن را ویران کند ، اما نمی دانست این کار را از کجا آغاز کند . حرف هائی که باید می زد در درون او در جوش بود ، اما نمی دانست آنها را چگونه باز گو کند ؛ و در پایان نیز کار به جائی رسید که چندین بار برای گریز از اعتراض ها به کشورهای بیگانه پناه برد و سرانجام نیز با بحران هائی روحی مواجه شد که شرح آنها در این مختصر ، قابل بیان نیست . این سطورى است از کتاب « انفرنو » که او در سال ۱۸۹۷ در يك حالت بحرانی که روانکاوان در آن آثار « پارانوئیک » را عیان می بینند در پاریس نوشته است :

« اینک بر فراز سرم چرخى است که تقاضای روزی می گردد ، می گردد .

محموم به مرگم ؟ احساس پابرجایم این است . به دست چه کس ؟ روس ها ، برهیز کاران ، کاتولیک ها ، یسوعیان ، آموزندگان علوم الهی ؟ از چه رو ؟ به عنوان ساحر یا جادوگر سیاه ؟ یا به

دست پلیس ! به عنوان دولت ستیز (آنارشیت) ؟ اتهامی بسیار عملی است برای طرد دشمنان شخصی . »

یا خواندن صحفاتی مشابه می توان این اعتراف کافکا را دریافت : « اثر او را برای خواندن اثر او نمی خوانم ، اما برای آن که بر سینه اش خود را جمع کنم . »

« انفرنو » ی استریندبرگ همان « قصر » و « محاکمه » ی کافکا است . اما شعر او در کنار آثارش جایی خاص و جدا ندارد ، زیرا در نظر او شعر مانند سایر وسایل بیان (تاتر ، داستان و رمان) وسیله ای دیگر است که « حرس به بیان » او به جانب آن روی می آورد . و واقعیت آنکه استریندبرگ بدون کوشش ظاهری از يك وسیله بیانی به وسیله ای دیگر می رسید .

او مجموعه اول اشعارش را پس از « اتاق سرخ » منتشر کرد . این اشعار ، غالباً اندیشه های شخصی او است ، لحظاتی رؤیائی است که دیوی سیری ناپذیر که استریندبرگ خود را طعمه او می پندارد ، آنها را درهم می ریزد . مجموعه دوم اشعار او پس از بحران « انفرنو » انتشار یافت و آن هنگامی بود که شگفت ترین آثار او چون « تاج عروس » ، « رقص مرگ » ، « اریک چهاردهم » ، « راه دمشق » و « خواب » نیز خلق می شدند .

در همان سالی که استریندبرگ اثر معروف خود « ماداموازل ژولی » را عرضه می کرد ، کارل گوستاو ورنر فون هایدنستام Heidenstam (۱۹۴۰ - ۱۸۵۹) مجموعه ای از اشعار خویش را منتشر می کرد . این مجموعه « سال های زیارت و ولگردی » نام داشت و یادآوری رمانتیک واری بود از شرق . سال بعد همین شاعر بیانیهای با عنوان « تجدید

حیات ادبی » منتشر کرد . اندکی بعد سلما لاگروف (۱۸۵۸ - ۱۹۴۰) گوستاو فرودینگ Froding (۱۸۶۰ - ۱۹۱۱) اوسکار لورتن Levertin (۱۹۰۶ - ۱۸۶۲) آثاری آفریدند و در سال ۱۹۰۹ جایزه نوبل ادبی به سلما لاگروف اعطا شد . توجه مخالفان استریندبرگ به آثار این گروه و اعطای نوبل به سلما لاگروف از نظر استریندبرگ به این معنی بود که این دسته از شاعران و نویسندگان او را انکار کرده اند و از دنبال کردن راهی که او مشخص کننده آن بوده سرباز زده اند . از این چهار تن اخیر ، که در تاریخ ادبیات سوئد مقامی برجسته دارند ، فقط سلما لاگروف است که واقماً خود را بر جهانیان تحمیل کرده است ، هر چند که هایدنستام نیز مانند او در سال ۱۹۱۶ برنده نوبل ادبی شد . این شخص ، شاعر و رمان نویسی بود که به صدای بلند زندگی سوئدی را می ستود و « لورتن » انسانگرایی پاریس اندیش بود و فرودینگ به اعتقاد همه ناقدان کسی بود که شعر سوئد را نو کرد ، همان طور که استریندبرگ نوکننده نثر سوئد بود .

سلما لاگروف که درست در قطب مخالف استریندبرگ قرار می گیرد زنی ساده و حساس بود که کارش معلمی بود و در دهکده ای زاده شد و در همان جا هم در گذشت . شاعر کار او که « سفر عجیب نیلسن هولگرسون » است نتیجه سفارش وزارت آموزش ملی سوئد به او بود برای آموختن جغرافیای سوئد به کودکان این کشور با کتابی که راحت خوانده شود . نبوغ نویسنده بقیه کار را بر عهده گرفت و بدین ترتیب اثری به وجود آمد که به عنوان یکی از « شگفت آورترین پناهگاههای شاعرانه » تمام ادبیات شناخته شده در نظر گرفته شده است . آثار دیگری از این شاعر ، همچون « معجزه های آته کریست » ، « بیت المقدس » ، « عرابه -

ران مرگه» و «پائیز» آدمی را به‌دنیای خوشبینی و شعری که به روی جهانیان گشوده است می‌برند.

به هنگام نظاره چشم‌انداز ادبیات معاصر سوئد، از چهره‌هایی چند که نقش اساسی در پدید آمدن ادبیات جدید این کشور دارند نمی‌توان گذشت. اریک آکسل کارفلدت Karlfeldt (۱۹۳۱ - ۱۸۶۴) از جمله این شاعران است. او یکی از شاعران عصر شکوفایی شعر سوئد بود. او را یکی از فولکلوریک‌ترین شاعران کشور دانسته‌اند. او که روستازاده بود در اشعار لیریک خود به ترسیم یکی از ایالات سوئد که از نظر غنای رقص و موسیقی و شراب شهره است همت گماشت. او یکی از چند شاعر منظره‌پرداز بزرگی است که سوئد به خود دیده است:

من صدائی هستم که بردشت‌های تپه
آواز سر می‌دهد، جانی که هیچ گوشی
نمی‌شود، جانی که هیچ طنینی خانه
ندارد. من منطقی سرگردان بردریاچه
شب‌های بی‌ماهتابم، آتشی پرهوسم که
درسیاهی، درخانه مادرم، خاموش
می‌شود.

برگی هستم که در دیار گسترده
خران، آواره‌وار می‌گردد. زندگی‌ام
همان بازی است که همسرانی همه بادها
همراهی‌اش می‌کنند.

اگر برفراز کوهساران بنامم، اگر
در دل گودالی غرق شوم از آن هیچ
نمی‌دانم، به کاری قدرت ندارم، برایم
همانند است.

ویلهلم اکه‌لوند Ekelund
(۱۹۴۹ - ۱۸۸۰) که فقط در ابتدای کار
خود به شعر پرداخت؛ ادیب سودرگران
Sodergran (۱۹۲۳ - ۱۸۹۲) که

به دنبال بیان احساسات سرخورده خود
می‌گفت: «من جامی به افتخار همه زنان
هستم» و صدایش گوئی همان صدای
«حتوای» ابدی بود؛ المر دیکتونیوس
Diktonius (۱۹۶۱ - ۱۸۹۶) که
تزدیک به اکسیرسونیس آلمان بود؛
گونار بیورلینگ Bjorling (۱۹۶۰ -
۱۸۸۷) که یکی از چهره‌های درخشان
مدرن‌سیم فنلاند سوئدی زبان به‌شمار
می‌آید و نسل اخیر شاعران سوئد او را
یکی از استادان خود دانسته است؛ دان
آندرسون Andersson (۱۹۲۰ -
۱۸۸۸) که ترانه‌هایش هنوز هم بر لب‌های
سوئدی‌هاست؛ بیرگر سیورگ
Sjoberg (۱۹۲۹ - ۱۸۸۸) بازرگان-
زاده‌ای که به خصوص ترانه‌هایش شهرت
یافته‌اند؛ هیالمار گولبرگ
Gullberg (۱۹۶۱ - ۱۸۹۸) که در زندگی فرهنگی
سوئد نقش مهمی برعهده داشت؛ همه
از شاعران بزرگ آن زمان هستند.
یالاگر کوئیست و آرتور لوند کوئیست،
هاری مارتینسون، گونار اکه‌لوف،
کارل ون‌برگ، راگنار توریس، از
سرایندگان هستند که به‌علل گوناگون
اندکی مفصل‌تر به آنها خواهیم پرداخت.

پایان قرن بیستم سوئد با سه
تاریخ برجسته مشخص شده‌است: ۱۹۰۷،
۱۹۳۲ و ۱۹۴۵. سال ۱۹۰۷ پایان
عصر اوسکار بود زیرا در این سال
اوسکار دوم پادشاه سوئد که دوران
معادل دوران ملکه ویکتوریا در انگلستان
داشته شده‌است درگذشت. استریندبرگ
و گروه «سوئد جوان» بر همین عصر
شوریده بودند، درحالی‌که سلاواگرلوف
و همکاران خوشبین او از آن طرفداری
می‌کردند و به همین جهت هم مکتب
رعائت‌سیم نو را به وجود آوردند.

از همان سال ۱۹۰۷ بود که صورت-
گرایی، تابوهای نظم اجتماعی و خانوادگی

و جنسی شروع به فروافتادن کردند و
ارتباط با مارکسیسم، روانکاوی، آثار
انقلابی پروت و جویس و نویسندگان
بزرگ آمریکائی آغاز شد.

استفان بیورک Bjorck نویسنده
معاصر سوئدی در کنفرانسی که چند سال
پیش در بلژیک ترتیب داد گفت که در
انقلاب کارگری در داخل جامعه و شورش
لیبروها و غرایز در درون فرد، ارتباط
وجود دارد. نویسندگان سوئدی بین دو
جنگ و بعد از جنگ جهانی دوم نسبت
به این تشابه بسیار دقیق بوده‌اند. آنها
به روشنی تمام بین اعتراض‌های اجتماعی
و زیست‌شناسانه ایجاد تعادل کرده‌اند.

یکی از بزرگترین نوآوران شعر
سوئد یعنی اریک لیندگرن Lindgren
که در عین حال واقعگرا و سوررئالیست
است، در جایی گفته است: اگر بخواهیم
عشق ایدئولوژیک مدرن‌سیم سوئدی را
دریابیم باید تأثیر روانکاوی‌را که خلق
دنیائی از ندهای جدید را مجاز شمرده
است مورد ملاحظه قرار دهیم. باید به
تأثیر دیالکتیک مارکسیسم و فلسفه
انتقادی مکتب «اوپسالا» را که آنکار-
کننده تضاد بین مکتب‌های هگل و کانت
است توجه کنیم.

به‌طور کلی می‌توان گفت که از سال
۱۹۰۷ هوش است که برتری می‌یابد،
هوشی که تا سرحد بی‌رحمی روش‌بین
است و برای قدرت جستجو و ریشه‌یابی
خود مرزی نمی‌شناسد.

سال ۱۹۳۲ مشخص‌کننده دورانی
است که واسطه‌ای بوده است و بزرگترین
نمایندگانش رمان‌نویس‌های پورژوانسی
چون هیالمار برگمن برنده نوبل ادبی
۱۹۲۵ و آگنی فون کروسنسی تیسنرا
Krusenstjerna بوده‌اند. اینان
رمان‌نویسانی واقعگرا، مخالف عصر
اوسکار ولی دارای چشم‌انداز انتقاد
ستی بودند.

سوء صنعتی شده و پیشرفته ، از جنگ جهانی اول برکنار مانده بود ولی بحران سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۲۹ آن را بیش از هر کشور دیگر اروپا به تکان درآورد . در سال ۱۹۳۲ احزاب کارگری قدرت را به دست گرفتند و جامعه تازه‌ای پدید آوردند که جهان را متحیر و حتی نگران می‌کرد : جامعه‌ای سوسیالیست ولی بر اساس فردگرایی افراطی ؛ بر نهایت نظم یافته ، ثروتمند ، ولی بر اساس اقتصاد مصرف .

توجهی که به معضلات اجتماعی می‌شد سبب توسعه ادبیات پرولتاریائی شد که به ادبیات دانمارک و نروژ شباهت داشت . مثلاً نویسنده‌ای چون ایویند یوهنسون Eyvind Johnson در سوئد به وجود آمد که شبیه کنوت هامسون Hamsun نروژی بود و «نامه سفارشی» او اندکی «گرسنه» هامسون را بخاطر می‌آورد . پایداری و ثباتی که در یوهنسون وجود داشت در افرادی دیگر نظیر هاری مارتینسون و بخصوص ویلیلم موبرگ Moberg که نویسندگان بزرگی باقی ماندند ، وجود دارد .

اما سال ۱۹۴۰ پایه‌گذار دورانی دیگر است و اهمیتی خاص دارد و چهره‌هایی به وجود آورده که بسیار مشخص شده‌اند . اما پیش از آن که به این چهره‌ها برسیم باید از افرادی که شخصیت آنان پیش از این تحول شکل گرفته است یاد کنیم .

یکی از این افراد شاعری است که در سال ۱۹۱۶ در ابتدای جوانی ، اندکی پس از مرگ استریندبرگ در مجموعه‌ای به نام «اضطراب» بانک برمی‌آورد :

اضطراب ، اضطراب میراث من است ، جراحت گلوئی من است ، فریاد قلب من خطاب به جهانیان است .

این شاعر ، همان پارلاگر کوئیست Par Lagerkvist است که در سال ۱۹۵۱ برنده جایزه نوبل ادبی شد و با آثار متنوع خود نظیر «آخرین انسان» ، «میهمان واقعی» ، «ارواح درنبره» ، «پیروزی در ظلمات» و «یاراباس» به عنوان فرزند استریندبرگ و کیرنگارد شهرت یافت . همه آثار او تفکسر اضطراب‌آلودی است درقبال رنج و درد «این زندگی بی‌رحمانه ، تلخ و غنی که تو به من داده‌ای .»

اضطرابی که در آثار پارلاگر کوئیست وجود دارد همان است که در سینمای سوئد و به خصوص در آثار اینگمار برگمن خودنمایی می‌کند و می‌دانیم که برگمن به همان اندازه که اهل سینما است ، مرد تأثیر هم بوده است و هنوز هم هست ، و نمایشنامه‌های متعددی چون «روز خیلی زود به پایان می‌رسد» ، «من می‌ترسم» و «نقاشی روی چوب» نوشته است ؛ و فیلمنامه‌های «مهر هشم» ، «توت فرنگی‌های وحشی» ، «همچون دریاک آینه» ، «سکون» ، «پرسونا» ، «زن بی‌چهره» و «هنگامی که شهر بمخواب می‌رود» او به نوعی دیگر از همین اضطراب او حکایت دارند . (سه فیلمنامه اول به وسیله جوشنیک ظاهری به فارسی ترجمه شده‌اند .) (م)

آرتور لوند کوئیست Lundkvist در سال ۱۹۰۶ متولد شده چه به عنوان شاعر و چه به عنوان ناقد در مرکز ادبیات مدرن سوئد جای یا اهمیتی اشغال کرده است . با تعمق در شعر او می‌توان به این گفته ماتیو آرنولد اندیشید که : «شعر» انتقادی از زندگی است . «لوند کوئیست از همان ابتدای جوانی به کسانی پیوست که جزو مترشمان بودند و اینک به خوبی می‌تواند با تأکید اعلام کند که تمامی

آثارش چیزی جز اعتراض نبوده است . در شعر او گاه لحن مایاکوفسکی را می‌توان یافت و گاه لحن فردا را . در قاصده سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ بیش از ده مجموعه شعر از او انتشار یافته است . گذشته از شاعری ، او به ترجمه آثاری از فردا ، پرس ، الیوت ، برتون ، لورگا و یاز دست زده است .

هاری مارتینسون Martinson (متولد ۱۹۰۴) پس از گذراندن دوران کودکی بسیار پرزحمتی ملوان شد و ده سال این‌گونه زندگی کرد تا بعد به دنیای ادب قدم گذاشت . در آن مدت ، از برزیل تا هند ، همه جا را دید . «کشتی شیخ» نخستین اثرش بود . سوسیالیسم او آمیخته با انسانگرایی است و همین اندیشه پیکار با هر گونه فاشیسم او را بر آن داشت که در سال ۱۹۴۰ در نبرد فنلاند داوطلبانه شرکت جوید .

گونار اکه‌لوف Ekelof (۱۹۶۸-۱۹۰۷) دارای آثاری است که به عنوان پیچیده‌ترین آثار لیریک سوئد معاصر و نیز مدرن‌ترین آثار ، شناخته شده‌اند . با این همه باید گفت که او اغلب ارزش‌های سنتی سوئد را به ارث برده بود ولی کوشش او بر آن بوده که آنها را دیگرگون و لو کند و این همان کاری است که الیوت در انگلستان و آپولینر در فرانسه کرده‌اند . اکه‌لوف دین بسیاری به سوررئالیسم به خصوص به روبردوسوس شاعر فرانسوی داشت . سهمی را هم که عرفان ایرانی در آثار این شاعر دارد نمی‌توان نادیده گرفت .

من در این سرزمین بیگانه‌ای بیش نیستم ولی این سرزمین در وجود من بیگانه نیست همین من در این دیار نیستم ولی این دیار می‌خواهد در وجود من باشد . . .

اریک لیندگرن Lindgren (۱۹۶۸ - ۱۹۱۰) شاعری بود که در دهه

۵۰ - ۱۹۴۰ برهمنه شاعران دیار خود سایه افکننده بود. او چهار مجموعه شعر از خود باقی گذاشت که خود منکر نخستین آنها «جوانی بعد از مرگ» بود. «انسان بی رل» او شامل چهل شعر است که همه در «گرینکا» سروده شده‌اند و حکایتی است از شکست، همراه با خشم و تمسخر؛ به عبارتی دیگر این دفتر «مکاشفای معمائی است که صاعقه روشش کرده».

کارل ونسبرگ Vennberg (متولد ۱۹۱۰) مانند لیندگرن یکی از پایه‌گذاران مکتب «سالهای ۴۰» به شمار می‌رود. او با کتاب «مشعل کاه» به عنوان یکی از راهنمایان نسل خود شهرت یافت. فعالیت مداوم او در روزنامه‌نگاری و نقد ادبی به وی مجال داده که از عقاید خود دفاع کند. گذشته از این او بر ترجمه‌های سوئدی آثاری از کافکا، مالرو، فاکتر و سارتر مقدمه نوشته‌است. او در اشعار خود، شعر را به قصد آن به کار می‌گیرد که اندیشه خود را آشکار کند. مانند اودن انگلیسی بدینسان می‌تواند بگوید:

زندگی، برگزیدن است
ای شادمانه‌گریش
میان بی تفاوت
و ناممکن.

رانگار تورسیه **Thoursie** (متولد ۱۹۱۹) شاعری است جدا از همه دسته‌هایی که در شعر سوئد بتوان یافت. او هرچه تنهاست، جالب‌تر هم می‌نماید. گذشته از شاعری، در زمینه کارهای ادبی و سیاسی، مقاله هم می‌نویسد. کارهای اولیه او دایلمن تامس را بدخاطر می‌آورد، اما مجموعه دوم اشعار او از ذهنیت کمتری نشان دارد.

سالهای دهه ۱۹۴۰ در سوئد ادیبانی

به وجود آورد که بیشتر به ادبیات اضطرارزده و «منقبض» شهرت دارد. اما منکر غنا و پرباری این ادیبان نمی‌توان شد. یک بار دیگر شعر در مرکز ادبیات جای می‌گرفت. اما در قلمورمان، میراث سوئدی که نمونه‌ای از رمان آمریکایی بوده از کافکا و اگزیستانسیالیسم تأثیر می‌پذیرفت و به مکتب جدیدی حیات می‌بخشید که برجسته‌ترین وابستگان آن عبارتند از: استیگ داگرمن **Stig Dagerman** و لارس آهلین **Lars Ahlin**. تأثیر این مکتب هنوز هم در آثار بسیاری به خصوص در کتاب‌های لارس گیلستن **Lars Gyllenstein** حس می‌شود. از میان سایر نویسندگان جدید به ویژه دوتن هستند که در کشورهای دیگر شهرت یافته‌اند: بیرگیتا تروتزیگ **Birgitta Trotzig** و پیر اولوف سوئدمن **Per Olof Sundman**. این دو با آنکه بسیار با یکدیگر تفاوت دارند به سبب استحکام سبک و پایداری



لارس آهلین - بیرگیتا تروتزیگ

عوامل دیگر، تخصص فراوان یافته‌اند. اما در این میان نباید چهره‌های دیگری چون لارس گوستافسون **L. Gustaffson** یا یرسیلد **Jersild** و یسا پر اولوف انکیست **Enquist** را فراموش کرد. یک جا درباره نسل سالهای دهه ۱۹۴۰ نوشته شده:

غالباً مصائب سیاسی یک ملت مقارن با تجدید حیات ادبی آن کشور است. سوئد سالهای دهه ۱۹۴۰ هر چند از مصائب جنگ برکنار ماند اما کشوری خوشبخت نبود. سوئدی‌ها در آن زمان احساس می‌کردند که خطر آنان را تهدید می‌کند. بسیاری از آنان وجدانی ناراحت داشتند: در دورانی که بیطرف ماندن معنوی امری غیرقابل درک است آیا می‌توان از نظر مادی بیطرف ماند؟ ادیبانی که در آن زمان پدید آمد، ادیبان وجدان‌های مغلوب و ناراحت بود. به دور مجله «سالهای ۱۹۴۰» که



شورش انسانی و مطالبه آزادی

پایه‌های مکتب ادبی جیره زمان را منتشر می‌کرد گروهی گرد آمد که یکی از خالقان لیریک آن یعنی اریک لیندگرن مهم‌ترین مجموعه خود را «انسان درین پست» نام نهاد. این عنوان می‌توانست فرمول واربرای کلیه آثار استیک لاگرن و شاید برای اکثر داستان‌های لارس آهلین مورد استفاده قرار گیرد.

با این همه باید گفت که خط سیر فکری لارس آهلین و خط سیر فکری داگرن که با موفقیت‌های فراوان روبه‌رو شد، و پس از یک دوره سترونی گذشت، و سرانجام هم در دوران جوانی در سال ۱۹۵۴ به زندگی خود پایان داد، یکی نیست. باروری در مورد آهلین که نویسنده‌ای توانا و تقریباً منظم است آنچنان که به نظر می‌رسد، پایان ناپذیر است. در مورد این دو نویسنده تفاوت دیگری نیز موجود است و آن این که آغاز کار آن دو یکسان نیست. داگرن که از خلاء مطلق زندگی نظامی در کشور بیطرفش گریز شده بود خود را به دامان دولت ستیزی - نیهیلیسم افکنده بود



پروا لوف سوندمن

وزندگی خود و رفقای سربازخانه‌اش را تحلیل می‌کرد. اما آهلین (متولد ۱۹۱۵) که هشت سال بزرگتر از داگرن بود، در محیط‌های کارگری بزرگ شده بود و در به در به دنبال کار می‌گشت و کشورش را زیر پای می‌نهاد. او در نخستین رمان خود که در سال ۱۹۴۳ انتشار یافته، قسمت‌هایی از خاطرات شخصی خود را گنجانده است. در این اثر که ماجراهای غم‌انگیز و حوادث خوشایند درهم می‌آمیزند، قهرمان جوان کتاب نمی‌خواهد بگذارد که تصادف او را خرد کند. اما حقیقت این است که عقاید اجتماعی او به سبب ناکامی‌های پیایی، متزلزل شده است هر چند که او خود می‌کوشد آنها را دست نخورده باقی نگه بدارد. او همواره از خود می‌پرسد که وجودش را در جامعه چگونه می‌تواند توجیه کند، زیرا که خود را طرد شده از اجتماع حس می‌کند. خود را از نظر فکری و معنوی درین پست می‌یابد، نقاشی که با او ملاقات می‌کند منابع روحانی مذهب لوتر را بر او آشکار می‌کند، اما قهرمان اثر نمی‌خواهد مذهبی



پروا لوف انکیست

شود. دو ماجرای عاشقانه‌ای که پشت سر می‌گذارد برای او شادی پایدار یا یقین تازه‌ای فراهم نمی‌آورند. او در فرجام کار ازدواج می‌کند و حداقل برای لحظه‌ای کوتاه ثبات و تسکین می‌یابد.

این اثر آهلین، مستقیم‌ترین و آسان‌ترین رمان او است. از آن پس رمان‌های او، هر چند پیوسته خیره‌کننده هستند، رفته رفته دشوارتر می‌شوند و نفوذ در آنها نیز کاری سخت می‌شود. در این دسته از آثارش، آهلین با سردرگم کردن خواننده، خود را سرگرم می‌کند. اما در مورد او باید تصور بود. با دقت شدن در اثر، با بازخوانی آن می‌توان خود را متقاعد کرد که اثر به دور یک فکر مرکزی خلق می‌شود و همه سرگذشت‌های پیوسته به آن، به طریقی به این فکر برجستگی می‌دهند.

دربزرگترین و دشوارترین رمان‌های آهلین، در آثاری چون «مرگ من از آن من است»، «شب در زیر چادر بیگانگان» و «پیوست و شاخ و برگ» با استفاده از روشی که یکی از ناقدان امروزین دانمارک وضع کرده، می‌توان به یک بررسی تحلیلی دست زد و حالات روانی قهرمان‌ها را آشکار کرد. آهلین هیچگاه ستایشی را که از داستایوفسکی می‌کند پنهان نمی‌دارد. مردان و زنانی که او به عنوان قهرمان‌های اصلی برمی‌گزیند به طور کلی به «نقطه صفر» رسیده‌اند. راوی ماجراها همراه با قهرمان‌ها ایجاد علاقه می‌کند؛ با محرومانی که خود بر بدبختی خویش آگاهی دارند و احساس می‌کنند که جامعه آنها را از صوف خود می‌راند، یکی می‌شود.

یکی از خصوصیات لارس آهلین این است که او اینک همه کلماتی را که به «ایسم» ختم می‌شوند به کنار می‌زند و می‌خواهد حق تأکید بر شایستگی انسان

حتی در میان مشکلات سیاسی بسیار بزرگ آدمی بر او شناسانده شود .

نیلسون ناقد بزرگ داتمارکی ، ضمن طرح این سؤال که آهلین در فاصله خلق نخستین اثر و آخرین رمانش دچار تحول شده است یا نه ، به این پاسخ می رسد که او از همان دوران نخستین رمان خود به اوج استعداد خود رسیده بوده است و اندیشه هایش نظم یافته بوده اند . اما این ناقد ، داستان های کوتاه عالی آهلین را کنار گذاشته است و از تأثر او سخنی به میان نیاورده است .

پراولوف سوندمن یکی از بزرگترین نوآوران رمان معاصر سوئد دانسته می شود . او اگر سنت شمالی افسانه های ایسلندی و داستان های روستائی را حفظ می کند ، به نهایت درجه طرفدار شیوه خاصی است که حذف و بیان اشاره ای از خصوصیات آن است . اما نباید تصور شود که او قصد معماسازی دارد یا می خواهد کاری کند که تفسیرهای گوناگونی از سرگذشت را ممکن کند . او به جای این کار ، به نحوی خاموش ، دنیای آکنده از نگرانی ، عواطف ، هیجان ها ، دنیای غیر قابل بیان را به روشی می کشاند و برای رسیدن به این هدف حتی تا رفتار پوچ عنینت گرایی و مصلحت گرایی (پراگماتیسم) که در جوامع معاصر در وجود انسان هر گونه انسانیت عمیق را در بند می کشد پیش می رود . برای او مسأله به این صورت مطرح نیست که شکست را تأیید کند ، بل می خواهد چیزی را که جامعه سرکوب می کند آشکار کند و نشان بدهد که انسان چنین جهانی مانند قهرمان کامو با خوشن بینگانه می شود . اگر آثار سوندمن ، ماجراهای شکار ، اکتشاف ها ، تحقیق ، بررسی و مشاهده را مطرح می کند از آن روست که این آثار به جستجوی اساسی چیزی اختصاص

یافته اند که گفته نمی شود ، دیده نمی شود و این دنیای قانونی ، آن را پنهان کرده است .

کتاب « دو روز ، دو شب » از این گونه است . مشاهده فیلمی که از روی داستان کوتاه « شکارچی » او تهیه شده ، به سوندمن الهام داده که این رمان را بنویسد . روای این اثر مردی است که به همراهی یک ژاندارم ، فردی را در کوهستان دنبال می کند . این مرد ، شاهدهی است که آشکار کننده ضمیر ژاندارم است . بر اثر ایجاد رابطه بین دومی ، و کلماتی که بین آن دو ردوبدل می شود ، در خواننده کشش و هیجان پدید می آید .

همراه با بیرگینا تروتزیک رنگ و بوی مسیحیت به شدت در رمان بعد از جنگ سوئد راه پیدایی کند . ولی مسیحیتی که این خواننده پر شور داستایوفسکی تبلیغ می کند ، آکنده از خشکی و سختگیری است .

او به یاری نویسندگان « سال های ۱۹۴۰ » وارد دنیای ادبیات شده است ، و از این دهه که گفتم نشان اضطراب بر آن نهاده شده است ، تأثیری زوال ناپذیر گرفته است . مبارزه های تند و شخصی خود او نیز بر این تأثیر اضافه شده است . او به مذهبی متعهد و وابسته نزدیک شده است در حالی که درام های هنرمندی که آفرینش های تخیلش او را خیره کرده است ، وی را به عکس العمل هایی ناگهانی دعوت می کند . این عکس العمل او به صورت انتشار کتاب « یک منظره » (۱۹۵۹) که حاوی یادداشت های او است و حکم یک کتاب اعتراف را دارد آشکار می شود . او در این اثر کوشیده است که بداهای غیر واقعی را خفه کند و با نگاهی بیرحمانه دنیای محیط خود را بکاود و با یک واقعگرایی زنده ، منظور خود را بیان دارد . او اگر

خواننده را دچار تهوع می کند قصد آن دارد که او را به گونه ای بهتر از خود پسندی خویش بیرون بکشد .

از او کتاب هایی دیگر چون « زندگی عاشقان » ، « تصاویر » و « عزل شده » انتشار یافته است . در اثر اخیر یک فضای مه آلود قرون وسطائی وجود دارد و سرزمینی که توصیف شده بر اثر جنگ ها و اشغال بی دربی نروژی ها و سوئدی ها دوباره شده است . در چنین محیط خونآلودی است که او طرح قهرمان خود را افکنده است . قهرمان اثر ، یک کشیش و قادیار به نروژ است که به نحوی غیر عادلانه به خیانت متهم شده است . او را از مقام خود عزل می کنند و از گرمای ناچیز محیط خانوادگی خود می رانند ؛ در این حال همه او را رها می کنند و سرانجام نیز در تیمارستانی به بندش می کنند . این تصویر به اندازه رؤیاهای جهنمی « جروم بنت » زشت و ناگوار است . با این همه در این مرده که آزمون ها و محنت های زندگی او را از پای در آورده اند ، شعله ای تند سر می کشد که همان ندای روح او است و مرد محض تا دمی که جان می سپارد دارای عطرش خدائی است .

آیا آدمی بدون آنکه سزاوار باشد محکوم به بدبختی است ؟ کتاب دیگری از این نویسنده به نام « شهر و دریا » با وضوح بیشتر محکومیت انسانی را آشکار می کند که هر چند خود قربانی است ، جلا د دیگران هم به شمار می رود . تروتزیک با جنگ ها ، قحطی ها و اضطراب هایی که پیش می کشد به طور خیلی ساده می خواهد عمق انسانی را آشکار کند ؛ این آمیخته نیکوکاری و شقاوت ، شهوت پرستی و عرفان را بی پرده بنمایاند .

کتاب بعدی او مجموعه ای از داستان های کوتاه اوست . در این اثر هم نویسنده با سیاه ترین رنگها به ترسیم

وجود انسانی پرداخته است. يك جا (داستان باربارا) تراژدی عشقی بیان می‌شود. يك کشیش پروتستان که بسا بختری بسیار جوان‌تر از خود ازدواج کرده، به هم‌ریختگی ناشی از این پیوند راکه در زندگی حاصل شده نمی‌تواند تحمل کند. از اینرو به اراده خود، خویش را اسیر بی‌اعتنائی آزارنده‌ای می‌کند، و خشونت او سبب خودکشی زن جوان می‌شود. در داستان دیگری (زنها و مردها) هوس محکوم مردی نسبت به برادرزاده‌اش غرق در خون می‌شود.

رمان اتهام که در سال‌های اخیر انتشار یافته از موجود بینوایی یاد می‌کند که همه هستگی‌ها و ارتباط‌های انسانی از او دریغ داشته می‌شود. فقط گاهی نگاه‌های افرادی است که راز آنها را برملا می‌کند. تنهایی و انزوا، سهم و جیره انسان است. این موضوع در آخرین کتاب بیرگیتا تروتزیک (ناجانی که ما می‌دانیم) از سر گرفته شده است. بطور خلاصه، تروتزیک نویسنده‌ای است با گنجایش اروپایی، و هنر خود را وقت کاوش ظلمات زمینی کرده است، ظلماتی که در آنها ندای خدائی فقط به گوش جان‌های پاک خواهد رسید.

«لژیونرها»، اثر بزرگ پراولوف انکیست، هنگامی که در سال ۱۹۶۸ انتشار یافت، ناقدان یکصد زبان به تحسین آن گشودند و طی سال چندین جایزه نیز بدان تعلق گرفت. این اثر به سبب تنوع و نیز پایداری خود پایان موفقی نوعی تحول عجیب بود.

این نویسنده اندکی پیش از آن هم با رمان شگفت خود «پنجمین زمستان يك مایه تیزور»، که ماجرای اوج و سقوط مردی که با استفاده از خواب مغناطیسی بیماران خود را درمان می‌کرد در آن بازگو شده بود، توجه همگان را

به خود جلب کرد. موضوع و فتنای این رمان فیلم «چهره» اثر برگمن را به خاطر می‌آورد: همان آمیزش شیادی و اعتقاد صادقانه در آن بود. قهرمان این اثر مردی است درگیر با رفتار کورکورانه گاهی آمیخته به اطاعت و گاه آمیخته به تمسخر دیگران. این مرد فریبکار تا زمانی خود را در نظر دیگران چون يك ناجی می‌پاید که نیاتش را دیگران دریافته‌اند، در حالی که او خود را وقف مأموریت خدا و انسانیت رنج دیده کرده است.

آیا او به راستی حقه‌باز است یا پیشتاز الهام گرفته شناخت‌های آینده؟ پزشکی که مأمور نظارت بر کار او است حس می‌کند که دچار تزلزل شده است و در شک خود شک می‌کند.

اثر دیگری از این نویسنده، «هس» Hess است که گوئی نویسنده نخواست در آن هیچگونه راهی، هیچگونه تعبیری، هیچگونه احتمالی نشان بدهد. موضوع‌های مختلف و ماجراهای گوناگون همچون گروه‌های اضطراب دریافته‌ای عظیم که خواننده به نحوی بی‌پایان می‌تواند از آن بهره‌گیری کند از بی یکدیگر می‌آیند.

دیوانه‌ای که در این کتاب اشتخاب شده ماجرای «رودلف هس» است که در سال ۱۹۴۱ به اسکانلند ابر بخت و هر دو کشور متخاصم او را دیوانه اعلام کردند ولی در تور میرگ اعلام شد که او دارای اختلال روانی هست ولی دیوانه نیست. انکیست در رمان خود چنین تصور می‌کند که «هس» در زندان شروع به نوشتن کرده است، و سپس يك فرد ناشگامی سوئد را نشان می‌دهد که متخصص تاریخ ادبیات است و می‌کوشد که دست‌نوشته تقریباً غیرخوانائی «هس» را بخواند. نویسنده می‌گوید که این استاد نمی‌تواند به‌طور کامل خود را در پس آنچه می‌خواند

پنهان کند. بدین ترتیب در این دهلیزهای پریپیچ و هم، دوانان با یکدیگر یکی می‌شوند. زندگی آن دو در صفحات گوناگون اثری که «هس» باقی گذاشته در هم می‌آمیزد. ماجرا هنگامی بیشتر پیچیده می‌شود که معاون «هس» اسیر روسها می‌شود و زیر شکنجه اعتراف‌هایی می‌کند؛ ولی روسها که قانع نشده‌اند با آزار بیشتر خود سبب می‌شوند که او ماجراهایی بیش از پیش خیالی تعریف کند. از مجموع اثر احساس ناتوانی و نوهیدی برمی‌خیزد. خواننده در دنیای قرار می‌گیرد که همه چیز در آن از قبل ساخته شده است و ما در آن نه فقط اسیر يك اجتماع، بل گرفتار تاریخ، تمدن، افکار و نوشته‌های دیگران هستیم. فرار - موضوع واحدی که از سر گرفته می‌شود -

موضوعی است که در این اثر لازم و در عین حال غیر ممکن است. در نبرد بین راست و دروغ فقط نبرد حسم است و این نبرد است بی‌پایان، زیرا در پس هر توصیف از دنیا، توصیفی دیگر رخ می‌تابد و شاید ما نتوانیم به معنای این دنیا بی بیرم مگر اینکه همه این توصیف‌ها را با هم بخوانیم.

«هس» مبهم است، ولی در جزئیات محسوس است؛ به نسل غول‌هایی تعلق دارد که حالت خیره‌کننده آن یکدم از تسخیر کردن خواننده دست بر نمی‌دارد. به هنگام مقایسه این اثر با «لژیونرها» به نظر می‌رسد که اثر اخیر رمانی مستند است که در آن نویسنده ماجرای فاقد افتخار بیطرف بودن سوئد را مورد بررسی قرار داده است.

آخرین پدیده‌ای که در ادبیات امروز سوئد می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، مسأله تعهد است. نویسنده‌ای ضمن بررسی این ویژگی ادبیات امروز سوئد می‌نویسد:



ایننگمار برگمن

آرمانهای ویتنامی‌ها کرده است و در این باره کتابی به نام «گزارش از هانوی» نوشته است.

نتایجی که این نویسندگان به دست آورده‌اند مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی و سیاسی مشترکی است. آنها خودپسندی ثروتمندان را جنایت تلقی می‌کنند و درباره آینده نزدیک دچار توهم نمی‌شوند.

سون لیندکیست که در سال ۱۹۶۹ رپورتاژ بزرگی به نام «تاریکی به همراه آورده شده» درباره آمریکای لاتین منتشر کرده، فکر نمی‌کند که ملل فقیر دارای این امکان باشند که باتوسل بزور یا بدون انجام این کار، از نظر اقتصادی و اجتماعی خود را آزاد کنند. او می‌گوید:

« آنچه در انتظار ما است، تجاوز و تبعیض نژادی و فاشیسم است. . . . و حتی استفاده از بسبب آتمی را بعید نمی‌دانند ولی می‌گویند که: «سعی ما بر این است که مانع از انجام این کار شویم.»

در بسیاری از آثار امروزی سوئد، زندگی شخصی چیزی برخلاف معمول و تقریباً به چنگ نیامدنی می‌شود.

سون دل‌بلانک (Seven Delblanc) دریادداشت‌های سفر خود به ایالات متحد که در سال ۱۹۶۹ با نام «دل‌خشا» انتشار یافته، به شدت فردگرایی بورژوازی را که «ستون فقرات آینده‌تولوزی نظام آمریکایی است» مورد حمله قرار داده است.

این فضای اخلاقی، مفهوم تازه‌ای از هنر و نقش آن در اجتماع پدید آورده است. دیواره‌هایی که بین انواع وجود داشته، فرو ریخته است. هنر قبل از هر چیز باید «مفید» باشد و نه تنها به یک طبقه برگزیده، بل به تمام افراد باید مربوط شود. برتری باید به هنری داده

ادبیات سالهای ۱۹۶۰ سوئد قبل از هر چیز با «تعهد» به معنای «سارتری» کلمه مشخص می‌شود. مثلاً این بیداری سیاسی، کشف معضلات بزرگ اجتماعی و اقتصادی بشری است که امروزه خود را بر نویسنده تحمیل می‌کند. باید گفت که تا آغاز سال‌های ۱۹۶۰، نویسندگان سوئد در شمال اروپا، اندکی جدا از دیگران زندگی کرده بودند.

آنچه وضع را دیگرگون کرد کشف بینوایی توده‌های جهان سوم و تضاد موجود بین کشورهای ثروتمند «استثمارگر» و کشورهای فقیر بود، اما به ویژه جنگ ویتنام بود که از سال ۱۹۶۵، وجدان‌ها را در سوئد بیدار کرد. نویسندگان سوئدی اندک اندک کشور خود را که ادعا می‌شد نمونه خوب زیستن است، همچون جامعه‌ای بورژوا - کاپیتالیست و طرفدار نظام غربی و آمریکائی در نظر آوردند. از این جا یک تجدید حیات واقعی انتقاد سوسیالیستی در سوئد نتیجه شد که تقریباً پنج سال پیش از آن به فکر نمی‌گنجید در حالی که امروز چنان گسترش و شدتی دارد که در این کشور راضی از آمیزش سوسیال‌دموکراسی اصلاح‌طلب و لیبرالیسم اقتصادی، غیر منتظره بوده است.

بعضی نویسندگان جوان کار خود را با سفرهایی به خارج آغاز کرده‌اند و کتاب‌هایی که در حکم آثار مستند است با خود به همراه آورده‌اند. پارواست برگ (Wastberg) و سارا لیدمان (Lidman) با خشم و خروش، شرایط زندگی سیاهان آفریقای جنوبی را توصیف کرده‌اند. یان میردال (Mirdal) و سون لیندکیست (Seven Linquist) شرح بینوایی در هندوستان را بازگو کرده‌اند. این دو نویسنده مدتی هم در چین اقامت داشته‌اند و آثاری درباره این کشور نوشته‌اند. سارا لیدمان که نویسنده پرسودانی است به نحوی خستگی‌ناپذیر خود را مدافع

شود که بتواند دنیا را عوض کند. یان میردال سختگیر اعلام می‌کند: «زیبائی-شناسی چیزی جز تأثیر بخشی نیست.» این به معنای آن است که در ادبیات کتونی سوئد، رمان خیالپردازانه مسائل شخصی و وجودی، محل کمی از اعراب دارند. حتی عده‌ای هستند که از محیط وحشی محبت می‌کنند که از طرف کسانی که خود را متعهد می‌خوانند بر زندگی فرهنگی حکمفرما شده است.

اعتکاب معدنچیان «لاپونسی» برای نویسندگان این بهانه را فراهم

آورده که به فرسودگی جسمی و روانی ناشی از کار در کارخانه بتازند. جنبه غیر انسانی که در نمای کار در سینه معدن «لاپونی» به دخالت می‌پردازد در کتاب «معدن» اثر سارا لیدمان برجستگی یافته است.

نویسندگانی چون «کریستریسون» Persson هستند که به مسائل مربوط به مؤلبدت صنعت در مورد محیط زیست توجه کرده‌اند. رمان نویسی که به ویژه در این جمع جاب توجه می‌کند مهندسی است به نام سون فاگر برگ Fagerberg

که حرفه خود و عنوان ریاست خویش را رها کرده است تا فقط بنویسد. او جامعه را متهم می‌کند که نمی‌خواهد تولیدی خودسرانه را که فقط بر یگانگی شالوده سودجویی مستقر است مورد کنترل قرار دهد. در آخرین کتاب او تیز که «طغیان درونی» نام دارد آنچه مطرح شده، موضوع بهره‌برداری از انسانها و طبیعت است به وسیله تجارت و صنعت.

قاسم صنعوی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

منابعی که در تهیه این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

- 1 - Leon Thorens, Panorama des littératures, to H.
- 2 - Jean Clarence Lambert, Anthologie de la poésie suédoise.
- 3 - Maurice Gravier, Lars Ahlin et la generation des années 40.
- 4 - Jean Pierre Abraham, Per Olof sundman ou la révélation de l'indicible.
- 5 - C. G. Bjurstrom, per Olof enquist et le roman engagé.
- 6 - Rene Albrecht, Birgitta Trotzig ou la voix des abîmes.
- 7 - Yngeve Lindung, l'engagement des écrivains.